

انگاره عرب از مفهوم «الثقافه» (فرهنگ) در قرون نخستین اسلامی

دکتر هدیه تقوی

دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

h.taghavi@alzahra.ac.ir

چکیده

واژه الثقافه در قاموس‌ها، متون و انگاره عرب، امروزه به معنای فرهنگ با عناصر مختلفی چون؛ علم و دانش، فضایل و رذایل اخلاقی، آداب و رسوم و... به کار می‌رود که به سبب دامنه، گستره و بار معنایی آن، بازنمایی از فضای فکری، نوع زیست اجتماعی و حتی سطح مدنیت جامعه است. اما پیشینه تاریخی چنین انگاره‌ای از واژه الثقافه در زبان عربی چندان زیاد نیست و به نظر می‌رسد این واژه در قرون نخستین اسلامی بار معنایی فرهنگ نداشته و در بستر تاریخی دچار تطور معنایی شده است. مقاله پیش‌رو می‌کوشد انگاره عرب را از واژه الثقافه در قرون نخستین اسلامی با استناد به قرآن، متون ادبی و تاریخی با روش معناشناسی - که امکان مفهوم‌یابی واژه را در بافت متن فراهم می‌کند - مورد بحث قرار دهد.

یافته پژوهش نشان می‌دهد که انگاره عرب از واژه الثقافه در قرون نخستین اسلامی بیشتر متأثر از فضای سیاسی و نظامی جامعه عرب قبل و بعد از اسلام، در معانی نظامی چون؛ زد و خورد، ابزار نیزه کوب، مهارت نظامی و... کاربرد داشته و واژه‌های سنت، آیین، دین و... در مفهوم فرهنگی متناسب با فضای فکری، ساختار اجتماعی، باورها و اعتقادات عرب و... به کار می‌رفته است. در قرون بعدی با تغییر سبک زیست جامعه و رواج مدنیت، واژه الثقافه ظرفیت حمل معنای فرهنگ با عناصر و مولفه‌های آن پیدا کرد و از مفهومی نظامی به مفهومی فرهنگی دچار تطور معنایی شد.

واژگان کلیدی: الثقافه، فرهنگ، سنت، انگاره، قرون نخستین اسلامی

مفهوم‌یابی واژه‌ها و تطور معنایی آنها در بستر تاریخ بی‌تاثیر از تصور معنایی مردم متناسب با فضای فکری و اندیشه‌ای و نوع انگاره آنان از معنای واژه — که برای مردمان زمانه قابل فهم بوده — نیست. واژه فرهنگ از جمله این واژه‌هاست که با توجه به اهمیت عناصر و دامنه معنایی آن در زیست اجتماعی و مدنی جوامع، از پیشینه تاریخی طولانی در زبان‌های مختلف برخوردار است. این مفهوم در قالب واژه فرهنگ در زبان فارسی، Culture در زبان انگلیسی و الثقافة در زبان عربی به کار می‌رود. اما الثقافة در زبان عربی (در معنای امروزی فرهنگ) از پیشینه تاریخی کمتری برخوردار است و این واژه در بستر تاریخی دچار تطور معنایی شده است.

الثقافة از ریشه ثقف گرفته شده و در قاموس‌های معاصر با نوع اعراب گذاری آن چون ؛ ثَقِفَ و ثَقْفُ، زیرکی، تیزهوشی در ادراک و فهم اشیاء،^۱ درک دقیق چیزی،^۲ ثَقَفَ، ثاقف، مُثاقفه، برتری و چیرگی در مهارت چیزی^۳ و الثقافة فرا گرفتن دانش، هنر و ادبیات،^۴ سرعت یادگیری،^۵ و مهارت و استادکاری به کار رفته است.^۶ برخی نیز آن را در مهارت و استادکاری در ساخت نیزه معنا کرده‌اند.^۷ اما این معانی از واژه الثقافة در طی تطور معنایی آن در دوره‌های متاخر ایجاد شده است. در حالی که بار معنایی الثقافة در قرون نخستین اسلامی بیشتر در بافت متن نظامی که برآیندی از انگاره و تصور عرب بوده، به کار رفته است. معنایابی و چگونگی تطور معنایی واژه الثقافة، به عنوان واژه کلیدی در زیست اجتماعی و مدنی که بازنمایی از روند حرکت جامعه عرب از زیست مبتنی بر ساختار اجتماعی قبیله‌ای که مفهوم فرهنگ را در چارچوب مفاهیمی چون؛ سنت، آیین و باورهای مختص خود جستجو کرده با معنای فرهنگ در واژه الثقافة که دامنه و گستره معنایی متناسب با زیست مدنی دارد، مورد بحث مقاله است. شاید در نگاه اول تغییر معنایی یک واژه چندان اهمیت نداشته باشد، اما تطور معنایی واژه الثقافة در معنای فرهنگ که نمادی از سطح فکر، نوع زیست اجتماعی و مدنی و... جامعه عرب، اهمیت دارد. این در حالی است که واژه فرهنگ در زبان‌های فارسی و انگلیسی از پیشینه تاریخی طولانی‌تری برخوردار بوده است.

. [اگرچه واژه ثقافت میان آن‌ها رایج نبوده، ولی غیر منطقی است اگر بگوییم مفهوم آن میانشان رایج نبوده است]

^۱. خلیل‌بن احمد فراهیدی، العین، ۱۳۹/۹؛ راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۳۵۷؛ فراهیدی، العین، ج ۵، ص ۱۳۹؛ ابن منظور، لسان العرب، ۱۹/۹.

^۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۱۷۳/۱.

^۳. فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۲۰۸/۱.

^۴. همو، ۲۰۸/۱.

^۵. ابن منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۲۰؛ فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۸۳؛ ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۲، ص ۲۱۶.

^۶. بستانی، فرهنگ ابجدی، رضا مهیار، ج ۱، ص ۲۸۰.

^۷. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۳۵۷.

فرهنگ در زبان فارسی در متون پهلوی چون؛ کتاب اندرزنامه خسرو قبادان و ریدکی،^۸ کارنامه اردشیر بابکان،^۹ اغلب به معنای تعلیم دادن فنون و مهارت‌ها،^{۱۰} یاد دادن رفتار و آداب معاشرت به کودکان و پرورش دادن آنان برای ورود به زیست اجتماعی و مدنی آمده است. این کوشش‌ها در فرهنگستان^{۱۱} صورت می‌گرفت. در باور ایرانیان فرهنگ خوب و بد پایه و اساس زیست شایست و یا ناشایست بود. بر اساس این دیدگاه، فرهنگ نیک اساس خوی و خلق نیک و فرهنگ بد اساس رواج ناشایست‌ها بود. چنین درکی از مفهوم فرهنگ در زبان فارسی کهن، ادراک جامعه از ضرورت وجود فرهنگ برای زیست اجتماعی و مدنی را نشان می‌دهد.

پیشینه معنایی واژه Culture (فرهنگ)، در زبان انگلیسی به تمدن‌های اولیه بشری در دوران کشاورزی مربوط می‌شد. این واژه با agriculture (کشاورزی) به معنای پرورش دادن و رشد یافتن ارتباط معنایی داشت. گفته شده سیسرو، خطیب روم باستان، نخستین کسی بود که از واژه Culture استفاده کرد. وی با استفاده از استعاره مفهومی واژه agriculture، به پرورش روح cultura animi در معنای فلسفی آن اشاره نمود.^{۱۲} پس از آن، واژه Culture در مفهومی فراتر از معنای فلسفی، به غلبه انسان بر بربریت گسترده معنایی یافت.^{۱۳}

چنین پیشینه تاریخی از الثقافه در معنای فرهنگ در زبان عربی دیده نمی‌شود [چگونه ممکن است؟؟؟]. این بلکه انگاره عرب از این واژه در قرون نخستین بار معنایی فرهنگ نداشته و واژه‌های دیگری مفهوم فرهنگ را حمل می‌کرده‌اند. بدین منظور، مقاله پیش‌رو با استفاده از روش معناشناسی، به معنایابی واژه الثقافه در بافت متون تاریخی و ادبی می‌پردازد.

روش معناشناسی، ضمن شناسایی روابط معنایی واژه‌ها در بافت متن، انگاره‌گوینده را از مفهوم واژه نمایان می‌سازد.^{۱۴} چنین شناختی، گونه‌ای فعالیت ذهنی را توصیف می‌کند که در زبان، معنا، دستگاه‌های مفهومی و حتی تعقل به کار می‌رود^{۱۵} و دانش و تجربه را به گونه‌ای نظام‌مند سامان‌دهی می‌کند.^{۱۶} از طرفی امکان معنایابی واژه را در ارتباط با دیگر واژه‌ها در بافت متن فراهم می‌آورد.

پژوهش‌های صورت گرفته همسو با موضوع، شامل مقالاتی چون؛ «نگاهی به مفهوم فرهنگ» که واژه را از دیدگاه متفکران غربی و تحول در نظام فرهنگی بررسی کرده،^{۱۷} مقاله «مطالعه تطبیقی دو مفهوم فرهنگ و کالچر»،^{۱۸} «تطور مفهوم فرهنگ در فرهنگ‌های فارسی و نقد فرهنگ نویسان از یکدیگر تا بهار عجم» که به ریشه‌یابی مفهوم فرهنگ در زبان فارسی، تطور مفهومی آن در فرهنگ‌های فارسی

^۸ . در این کتاب آمده است: «به هنگام به فرهنگستان دادم و به فرهنگ کردند سخت شتافتند». جاماسب جی، خسرو قبادان و ریدکی، ص ۷۲.

^۹ . چون به داد (سن) و هنگام فرهنگ رسید و به دبیری و سواری و دیگر فرهنگ (تربیت) ایدون فرهخت که اندر پارس نامی شد. بهرام فره‌وشی، کارنامه اردشیر بابکان، ۱۱.

^{۱۰} . «چون اردشیر به داد (سن) ۱۵ ساله رسید، آگاهی به اردوان آمد که پاک را پسری هست که به فرهنگ و سواری فرهیخته و بایسته است... بهرام فره‌وشی، کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳. در جای دیگر آمده است: به یزدان یاری (یاری یزدان) به چوگان و سواری و نیواردشیر (بازی نرد) و دیگر فرهنگ از ایشان همگی چیر و آزموده بود». همو، ۱۳.

^{۱۱} . فرهنگستان در متون ایران باستان مکانی قابل احترام، ارزشمند و محل تعلیم کودکان و شاهزادگان بوده است. اردوان پس از مناقشه اردشیر با فرزندان

(اردشیر را به آخور ستوران فرستاد و فرمود که: نگر که روز و شب از نزدیک ستوران به نخچیر و چوگان و فرهنگستان نشوی) همو، ۱۹.

^{۱۲} . Richard. ,Velkley, "The Tension in the Beautiful: On Culture and Civilization in Rousseau and German Philosophy". 11-30.

^{۱۳} . William Anderson Gittens, *The Value of Culture*, 23-24

^{۱۴} . کوروش صفوی، درآمدی بر معنی‌شناسی، ۹۹؛ ایزوتسو، خدا و انسان در قرآن، ۴.

^{۱۵} . George Lakoff and Mark Jahnson, *Metaphors we live by*, 11-12.

^{۱۶} . دایان مک دائل، مقدمه ای بر نظریه‌های گفتمان، ترجمه جسنعلی نودری، ۲۸.

^{۱۷} . جواد یوسفیان، «نگاهی به مفهوم فرهنگ»، شماره ۲، ص ۲۱-۲۵.

^{۱۸} . حمید دهقانی، مجید مختاریان پور، «مطالعه تطبیقی دو مفهوم فرهنگ و کالچر» شماره ۳ (پیاپی ۳۶)، ۴۰۵-۴۲۰.

پرداخته،^{۱۹} مفهوم فرهنگ بر اساس قرآن و جایگاه آن در نظام اجتماعی»^{۲۰} مفهوم فرهنگ در گفتمان های سیاست‌گذاری فرهنگی،^{۲۱} «مبانی و ساختار نظام فرهنگی از منظر قرآن کریم»^{۲۲} می‌باشند که بحث فرهنگ را از جنبه‌های دیگر مورد بحث قرار داده‌اند. در حالی که مقاله پیش رو ضمن بررسی تاریخچه معنای الثقافة، تطور معنایی آن را بررسی می‌کند.

ثَقَف به معنای درگیری و زد و خورد

الثقافة در قرآن به عنوان نخستین اثر مکتوب در دوره اسلامی به کار رفته، اما واژه ثَقَف به صورت جمع «تَقَفْتُمُوهُمْ» دوبار و «تَقِفُوا» هم دوبار استفاده شده است. در آیه ۱۹۱ سوره بقره آمده است:

«وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمُوهُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»

در عبارت «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ» واژه «تَقِفْتُمُوهُمْ» به معنای یافتن، پیدا کردن، و روبرو شدن با «اقتلوه» به معنای کشتن یا برخورد کردن در مواجهه با مشرکان آمده است. چنین مفهومی از واژه «تَقِفْتُمُوهُمْ» در آیه ۹۱ سوره نساء نیز تکرار شده است:

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُزُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَمْتَرِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فُحِّدُوهُمْ وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا

عبارت؛ «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ» نیز در بار معنایی نظامی و برای برخورد با مشرکان به کار رفته است.

واژه «تَقِفُوا» هم دوبار با همین مضمون در آیه ۱۱۲ آل عمران و ۶۱ احزاب با لحنی سرزنش آمیز آمده است:

ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بَأْؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ

عبارت «ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ أَيْنَ مَا تُقِفُوا» به گروهی اشاره دارد که خداوند آنان را به خواری محکوم دانسته است. «تَقِفُوا» در ارتباط معنایی با «أَيْنَ» معنای یافتن، پیدا کردن و مواجهه شدن بر این نکته تاکید دارد که هر کجا یافت شوند، محکوم به خواری و ذلت هستند. در آیه ۶۱ سوره احزاب نیز همین معنا مد نظر بوده است:

«مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِلُوا تَقْتِيلًا». عبارت؛ «مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقِفُوا» خطاب سرزنش آمیز به گروهی است که خداوند آنان را در زمره لعنت شدگان قرار داده و جواز برخورد با آنان را به مسلمانان داده است. در عبارت «أَيْنَمَا تُقِفُوا» ارتباط معنایی میان «أَيْنَمَا» به معنای هر جا و «تَقِفُوا» به معنای یافتن و پیدا کردن برقرار کرده است. وقتی این عبارت با «أُخِذُوا وَ قُتِلُوا تَقْتِيلًا» آورده می‌شود، دستور العمل نظامی را در برخورد با «مَلْعُونِينَ» بیان می‌دارد.

۱۹. سعید خسروپور، عبدالله رادمرد، «تطور مفهوم فرهنگ در فرهنگ های فارسی و نقد فرهنگ نویسان از یکدیگر تا بهار عجم»، شماره ۱ (پیاپی ۸۷/۱)،

۱۶۵-۱۸۹.

۲۰. کاظم خواجوی، علی غضنفری و محمد رضا صلح جو، مفهوم فرهنگ بر اساس قرآن و جایگاه آن در نظام اجتماعی، مجله معرفت، سال سی و دو، شماره اول، ۱۴۰۲، صص ۲۱-۳۱.

۲۱. حسین سوزنجی، محمد پورکیانی، مفهوم فرهنگ در گفتمان های سیاستگذاری فرهنگی، فصلنامه دین و سیاست فرهنگی، شماره چهاردهم، بهار و تابستان ۱۳۹۹، صص ۷۵-۷۹.

۲۲. محمد رضا آقایی، نصراله نظری، مبانی و ساختار نظام فرهنگی از منظر قرآن کریم، نشریه قرآن و علم، بهار و تابستان ۱۳۹۲، شماره ۱۲، صص

۷۹-۱۰۹.

واژه الثقافة و مشتقات آن در متون تاریخی و ادبی قرون نخستین اسلامی هم بیشتر با همین بار معنایی استفاده شده است. جاحظ در عبارت «و أما بعض ما يكون في طريق الثقافة يوم الثقافة و البصر بالمشاولة»^{۲۳} دوبار واژه الثقافة را در ترکیبات «طريق الثقافة» و «يوم الثقافة» به کار برده که معنای الثقافة را در بافت متن و در ارتباط معنایی با عبارت «و البصر بالمشاولة» روشن می‌کند. «مشاولة» به معنای نبرد و جنگ با نیزه است.^{۲۴} مصحح کتاب هم آن را «مطاعنه بالرماح» یعنی دقت و هوشمندی در تیراندازی معنا کرده است.^{۲۵} در این صورت، طریق الثقافة ناظر بر شیوه درگیری با نیزه و يوم الثقافة روز درگیری با نیزه است که اغلب توسط سواره نظام صورت می‌گرفته است. الثقافة در معنای غلبه و پیروزی در جنگ از دیگر معانی آن است. در خصوص چگونگی ورود سپاهیان شام به مدینه در واقعه حَرّه آمده است: «فإذا لقيت القوم، فإياك أن تمكنهم من أذنك، لا يكن إلا على الوقاف، ثم الثقاف، ثم الانصراف».^{۲۶} عبارت «ثم الثقاف» در ارتباط با عبارات پس و پیش به معنای غلبه و پیروزی است؛ زیرا عبارات نخست بر برخورد بی وقفه سپاهیان شام اشاره دارد و عبارت «ثم الانصراف» پایان حمله نظامی را به مدینه پس از غلبه و پیروزی، اعلام کرده است.

الثقافة به معنای ابزار نیزه کوب

واژه الثقافة به صورت مجزا یا ترکیب‌های اضافی در متون ادبی عرب؛ اشعار، خطابه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و... که علاوه بر وجاهت رسانه‌ای، بیانگر تفاخرات قومی - قبیله‌ای و مدح پهلوانان نیز بود - اغلب در بافت متن نظامی به کار رفته است. از مهمترین معانی قبل و بعد از اسلام، ابزار آهنی یا چوبی برای راست و استوار کردن نیزه است. چنین انگاره‌ای معنایی از الثقافة در متون مختلف تاریخی و ادبی کاربرد فراوانی یافته است. چنانکه در متن: «اللهم كما نحب و تحب، و لو كان غير ذلك، إلا نقيمك كما يقام القدح في الثقاف»، در عبارت «يقام القدح في الثقاف» الثقافة به معنای ابزار نیزه کوب با قدح به معنای زدن،^{۲۷} به کار رفته که در ارتباط معنایی با همدیگر مفهوم عبارت را روشن می‌کند. در این صورت به معنای ضربه زدن به نیزه تا راست و استوار شود، آمده است. همین عبارت در فرازی دیگر چنین آمده است. «الحمد لله الذي جعل في أمة محمد، من يقيم و إليها إذا اعوج، كما يقام القدح في الثقاف»،^{۲۸} در این عبارت واژه «كما» نقش تشبیهی «يقام القدح في الثقاف» را در متن مشخص می‌کند و عبارت به معنای هدایت یافتن در مسیر راستی بعد از انحراف و کجی آمده است.

استفاده ادبی از واژه الثقافة به صورت تشبیه و استعاره مکرر به کار رفته است. به گونه‌ای که در اواخر قرن اول هجری طی مناظره‌ای که کثیر عزه و احوص، از شعرای دوره اموی در حضور عمرو بن العزیر داشتند، چنین گفته شد:

^{۲۳}. عمرو بن بحر جاحظ، الحيوان، ۶۵/۷.

^{۲۴}. ابن منظور، لسان العرب، ۳۷۷/۱۱.

^{۲۵}. همو، ۶۵/۷.

^{۲۶}. أحمد بن محمد ابن عبد ربه اندلسي، العقد الفريد، ۱۳۹/۵.

^{۲۷}. علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ۲۴۴/۶.

^{۲۸}. أحمد بن نصر داوودي، الأموال، ۲۰۰.

ألا إنّما يكفي الفتى بعد زيغه من الأود الباقي ثقاف المقوم^{٢٩}

ترکیب «ثقاف المقوم» به معنای هدایت در مسیر درست و راست، در مقابل واژه زیغه به معنی انحراف از حق،^{٣٠} انحراف از راستی و درستی به گزئی و ناراستی، مفهومی استعاری دارد.^{٣١} در این صورت، «ثقاف المقوم» ناظر بر اصلاح مضامین اشعار از کجی و ناراستی به ثبات و استواری است. انگاره عرب از الثقاف به معنای ابزار راست کننده نیزه، باعث شده در اشعار از این واژه استفاده استعاری کنند. چنین برداشتی نه فقط در قرن اول هجری، بلکه در قرون بعد نیز دیده می‌شود. چنانکه در بیتی از مدحیه قائم بالله، خلیفه عباسی آمده است:

أقام ثقافه الاسلام لما تأود، إذ بأمر الله قاما^{٣٢}

اقام به معنای برپاداشتن،^{٣٣} و استقرار یافتن است^{٣٤} که در ترکیب با «ثقافه الاسلام» شاعر در معنای استعاری، خلیفه عباسی را برپادارنده و استوار کننده دین دانسته است. سید رضی، از عالمان شیعی دوره القائم بالله و القادر بالله، خلفای عباسی، هم چنین استفاده‌ای از مفهوم الثقاف کرده است:

قبلي سقاك أبي كنوس مذله و لتشربن بيدي كنوس حتوف

ذاك الثقاف يقيم كل مميل و أنا الجراز أقد كل صليف^{٣٥}

^{٢٩}. هان بدان که برای جوانمرد کافی است که او را پس از انحراف و گمراهی، هدایت و تأدیب کنند تا مؤدب و استوار شود. ابوالفرج اصفهانی، الأغاني،

۱۷۷/۹.

^{٣٠}. علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ۱۹۴/۴؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ۱۰/۵.

^{٣١}. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۱۶۴/۲.

^{٣٢}. اسلام را هنگامی که کج و منحرف شده بود، به امر خداوند استوار و محکم کرد. عماد الدین اصفهانی کاتب، خریده القصر و جریده العصر، ۱۲۹/۵.

^{٣٣}. فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۱۰۹/۱.

^{٣٤}. ابن منظور، لسان العرب، ۴۹۷/۱۲.

^{٣٥}. پدرم پیش از من جام ذلت به تو داد و تو با آن نیزه‌ای که هر کژی را راست می‌کند از دست من جام مرگ خواهی نوشید. من همچون شمشیر

برنده‌ای هر دشمن سرسخت و لجوجی را از سر راه بر می‌دارم. محمد بن حسین شریف رضی، دیوان الشریف الرضی، ۱۲/۲.

در این بیت علاوه بر ترکیب ذاك الثقاف، واژه‌های ممیل، اسب تیزرو،^{۳۶} الجراز، شمشیر برنده،^{۳۷} و صلیف، متکبر،^{۳۸} با ذاك الثقاف به معنای استوار کننده، ارتباط معنایی دارند و نشان می‌دهند این بیت در بافت موقعیتی ناظر بر رویارویی برای استواری و ثبات دین آمده است. همین معنا در ابیاتی دیگر به کار برده است:

حطمت صعادهم حتّی استقاموا، مجاوزه بهم حدّ الثقاف^{۳۹}
جری الثقاف علی عوذ مقلقله ذودین من اود باد و من خطل^{۴۰}

«حدّ الثقاف» و «جری الثقاف» در ارتباط معنایی با واژه‌ها حطمت، صعادهم، مجاوزه و مقلقله اهمیت دارند. در بیت نخست حطمت به معنای شکستن،^{۴۱} صعاد، بالا رفتن،^{۴۲} و مجاوزه، عبور کردن است.^{۴۳} «حدّ الثقاف» اشاره به درجه‌ای از راستی و استواری دارد که پس از شکستن و انحراف ایجاد شده است.

در ترکیب «جری الثقاف»، جری به معنای روان شدن^{۴۴} و عبور کردن است.^{۴۵} مقلقله که از مقل گرفته شده یعنی پی در پی در آب فرو رفتن،^{۴۶} و المقل، درخت کندر با خاصیت درمانی هم هست.^{۴۷} در مصرع دوم، ذودین اشاره به کسی دارد که از حسب و نسب دفاع می‌کند.^{۴۸} اود چیز کج و خمیده،^{۴۹} و خطل کسی که در سخنان خود کلمات ناهنجار استفاده می‌کند، آمده است.^{۵۰} در این صورت، ترکیب «جری الثقاف» در ارتباط معنایی با واژه‌های مذکور ناظر بر راستی و استواری سخن پس از کجی و انحراف است.

در موارد مذکور معنای واژه الثقاف در معنای حقیقی یا استعاری از مفهوم نظامی گرفته شده است. در مواردی نیز ترکیب «صناعه الثقاف» که ناظر بر صنعت اسلحه‌سازی و به خصوص نیزه‌سازی است، آمده است. در عبارات: «و هیئه تشریح الأعضاء الباطنه و غیر ذلک مما یقصر عنه

^{۳۶}. ممیل: واقع عن الجواد، پاورقی دیوان الشریف الرضی، ج ۱۲/۲.

^{۳۷}. فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۲۹۳/۱.

^{۳۸}. پاورقی دیوان الشریف الرضی، ج ۱۲/۲.

^{۳۹}. "تکبر و خودپسندی آن‌ها را درهم شکستم، تا جایی که دشمنان (از شدت حیرت) ساکت شدند، و ثبات و استواری آنها شکسته شد. همو، ۱۴/۲.

^{۴۰}. اسب‌های سرکش استوار و آرام شدند و دو گروه از انحراف، کجی و خطا دور ماندند. همو، ۱۳۲/۲.

^{۴۱}. خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ۱۷۵/۳؛ ابن منظور، لسان العرب، ۱۳۸/۱۲.

^{۴۲}. فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۸۴/۱.

^{۴۳}. همو، ۲۸۷/۱.

^{۴۴}. علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ۳۰/۳.

^{۴۵}. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۳۹۳/۱.

^{۴۶}. فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۸۵۲/۱.

^{۴۷}. خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ۱۷۵/۵.

^{۴۸}. فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۴۱۱/۱.

^{۴۹}. همو، ۱۶۳/۱.

^{۵۰}. خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ۲۱۷/۴.

كثير من منتحلي الصنائه، إلى حركه بديعه في معالجه صنائه الثقاف و المجاوله بالحجفه و اللعب بالسيوف و الأسنه و الخناجر المرهفه»^{۵۱}، محتوای متن ناظر بر توضیح سلاح‌هایی چون شمشیر و خنجر است و ترکیب «صنائه الثقاف» به معنای مهارت و فن درست کردن نیزه است.

کاربرد ترکیبات الثقاف در مفهوم نظامی

ترکیب‌های معنایی الثقافه در قرون نخستین اسلامی، گستره معنایی آن را نشان می‌دهد. از ترکیب‌های پرکاربرد در نثر و نظم عربی «عَصَّ الثقاف» است که بارها در پسا و پیشااسلامی استفاده شده است. چنانکه در معلقه عمرو بن کلثوم از شعرای پیشااسلامی آمده است:

إذا عَصَّ الثقاف بها اشمأزت و ولّته عشوزنه زبونا^{۵۲}

عَصَّ به معنای فشردن، با دندان گاز گرفتن^{۵۳} و الثقاف ابزار راست کردن نیزه است^{۵۴} که در ارتباط معنایی با عبارت «بها اشمأزت» به معنای رمیده شدن^{۵۵} اهمیت می‌یابد؛ زیرا مضمون الثقافه را در بافت متن مشخص می‌کند و نشان می‌دهد این بیت به شرح حمله و نبرد نظامی که در آن قدرت نیزه‌ها تعیین کننده بوده، پرداخته است. چنین انگاره معنایی توسط عبید بن ابرص از دیگر شاعران عرب پیشااسلامی استفاده شده است:

إنّا إذا عَصَّ الثقاف ف برأس سعدتنا لوینا^{۵۶}

عَصَّ الثقاف در این بیت همانند بیت قبلی معنایی نظامی دارد، که^{۵۷} نه تنها در اشعار، بلکه در ضرب المثل‌هایی چون: «دردب لَمّا عَصَّه الثقاف» نیز دیده می‌شود. در عبارات: «دَمَتْ لِنَفْسِكَ قَبْلَ التَّوَمِ مَضْطَجَعًا. دَرَدَبَ لَمّا عَصَّه الثقاف، دَقُّوا بَيْنَهُمْ عَطَرِ مَنْشَمٍ»^{۵۸} «عضه الثقاف» به معنای ابزار نیزه کوب آمده؛ زیرا با کلمات «دمت» و «مضطجعاً» در عبارت قبلی ارتباط معنایی دارد. دمت یعنی جای نرم^{۵۹} و مضطجعاً، دراز

^{۵۱} علی بن بسام شتربنی، الذخیره فی محاسن أهل الجزیره، ۸۶/۳.

^{۵۲} زمانی که (دشمنان) نیزه‌های راست و استوار ما را لمس کردند، با نفرت و زبونی پشت نمودند (فرار کردند). أبو زید محمد بن ابی الخطاب قرشی، جمهره أشعار العرب، ۱۸۹.

^{۵۳} خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ۷۲/۱.

^{۵۴} ابن منظور، لسان العرب، ۲۰/۹.

^{۵۵} ابن منظور، لسان العرب، ۳۶۲/۵.

^{۵۶} ما با نیزه‌های راست و استوار به جنگ دشمنان رفتم و آنان را زبون و ناتوان کردم. ابن قتیبه دینوری، الشعر و الشعراء ۱/ ۲۵۹.

^{۵۷} ابیات متعدد دیگری از این ترکیب با بار معنایی نظامی استفاده شده است. از جمله:

أصدرتهم فيه أقوم دراهم عَصَّ الثقاف و هم ظمء جوع. (ابن حمدون، التذکره الحمدونیة، ۳۵۰/۳)

یعضّ علی ذوات الضغن منها کما عَصَّ الثقاف علی القنّاة. (همو، ۲۷۲/۵)

تدعوا قعینا و قد عَصَّ الحديد بها عَصَّ الثقاف علی صمّ الأنابیب (یوسف بن سلیمان بن عیسی شتربنی، أشعار الشعراء الستة الجاهلیین، ۱/ ۱۷۰).

إذا عَصَّ الثقاف بها اشمأزت أبی النفس بآئنة الصعود (أبو الفرج الإصفهانی، الأغانی، ۱۶/ ۳۳۸).

^{۵۸} محمد بن عبد الله عسکری، جمهره الأمثال، ۱/ ۴۴۳.

^{۵۹} خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ۲۰/۸؛ ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الآثار، ۱۳۲/۳.

کشیدن و استراحت کردن است.^{۶۰} در عبارت «دردب لما عَصَّه الثَّقَاف» دردب، دویدن از ترس بدون نگاه کردن به پس و پیش است.^{۶۱} وقتی این معانی در کنار هم قرار داده می‌شوند، نشان می‌دهند، مفهوم ضرب المثل ناظر بر فروتن شدن انسان در شرایط سختی، دشواری و عادت کردن به وضع موجود است.

چنین مفهومی در عبارت «دردب لما عَصَّه الثَّقَاف. أي استقام لما قوم. يضرب مثلا للرجل يمتنع مما تريده منه، حتى إذا أذلتته انقاد و أطاع»^{۶۲} نیز دیده می‌شود. در این متن، هر چند عبارت «أي استقام لما قوم» به استواری و راست قامتی قوم اشاره کرده، اما عبارت؛ «حتى إذا أذلتته انقاد و أطاع» از نوعی فروتنی، تسلیم و اطاعت سخن به میان آورده است. در این صورت، ضرب المثل «دردب لما عَصَّه الثَّقَاف» در ارتباط معنایی با بافت متن بیانگر فروتنی و عادت کردن به وضع موجود پس از شرایط دشوار و سخت است. در واقع «عض الثَّقَاف» نشانه‌ای از تغییر رفتار و عمل انسان در اثر تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها است که همانند نیزه که با ابزار نیزه‌کوب راست می‌شود، شکل و حالت آن تغییر می‌یابد. به این ترتیب، «عض الثَّقَاف» در ضرب المثل نشانه و نمودی از تغییر حالت انسان است.

در کتاب مجمع الامثال در عبارات؛ «دردب لما عَصَّه الثَّقَاف يقال درب بالشيء و دردب به اذا اعتاده و ضری به و دردب أي خضع و ذل و الثَّقَاف خشبة تسوى بها الرماح»^{۶۳} دوبار واژه الثَّقَاف به کار رفته است. عبارت «دردب لما عَصَّه الثَّقَاف» در ارتباط معنایی با عبارت‌های دیگر در بافت متن، معنای شدت و قدرت می‌دهد؛ زیرا عبارت بعدی هم به تکرار و هم به شدت و قدرت اشاره دارد. این مفهوم در ارتباط با معنای الثَّقَاف دوم در متن (یعنی چوبی که با آن نیزه را راست کنند) مشخص می‌کند، «عضه الثَّقَاف» معنایی نظامی دارد و نشان‌دهنده قدرت و شدت عمل است. در موارد دیگری چون؛ «يضرب لمن يضج اذا لزمه الحق و هذا قريب من قولهم دردب لما عضه الثَّقَاف عطوث في الحمض العطو التناول ای أخذت في رعي الحمض»^{۶۴} عضه الثَّقَاف همچنان در بافت نظامی به کار رفته است. عبارت «يضرب لمن يضج اذا لزمه الحق»^{۶۵} با ضرب المثل «دردب لما عضه الثَّقَاف» و «و هذا قريب من قولهم» ارتباط معنایی دارد؛ زیرا از الثَّقَاف به معنای ابزار نیزه‌کوب به صورت نشانه استفاده شده و ضرب المثل قالب استعاری پیدا کرده است. به گونه‌ای که در عبارات؛ «لا يهزه مع تراخي العهد ريح انحراف، و لا يرصنه من الغصص عص ثَقَاف؛ بعد آن وردني كتابك الاثير يذهل بنتائج طبعك الباه»^{۶۶} معنای شدت عمل می‌دهد. در این متن، عبارت «لا يهزه مع تراخي العهد ريح انحراف» واژه‌های یهزه، تکان خوردن، لرزاندن؛^{۶۷} تراخی، سست شدن، استراحت کردن بعد از شدت و سختی^{۶۸} در ارتباط معنایی با عبارت

^{۶۰} ابن منظور، لسان العرب، ۲۱۹/۸.

^{۶۱} همو، ۳۷۴/۱.

^{۶۲} زیدبن رفاعي هاشمي، الأمثال، ۱۲۸.

^{۶۳} أحمدبن محمد ميداني نيسابوري، مجمع الأمثال، ۱/ ۲۷۴.

^{۶۴} همو، ۴۹۱/ ۱.

^{۶۵} اگر لازم باشد برای اجرای حق کسانی که هیاو می‌کنند را می‌زند.

^{۶۶} علی بن بسام شتريني، الذخيرة في محاسن أهل الجزيره ۳/ ۴۱۴.

^{۶۷} ابن منظور، لسان العرب، ۴۲۳/۵.

^{۶۸} خليل بن احمد فراهيدي، العين، ۳۰۰/۴.

«لا يرضه من الغصّ عصّ ثقاف» قرار دارد. در این عبارت، واژه الغصّ، صدای آرام و ملایمی که از حلقوم بر می آید،^{۶۹} شکستن صدا و نگاه،^{۷۰} و صدای خفیف است^{۷۱} و «عصّ الثقاف» در ارتباط معنایی با واژه «الغصّ» و فعل «لا يرضه» در مفهوم استعاری ثبات و استواری قدرت آمده؛ زیرا عبارت بعدی «بعد أن وردني كتابك الأثير...» با قاطعیت از کیفیت و ارزش کتاب و نتایج درخشان آن ابزار شگفتی کرده است. بنابراین انگاره عرب از الثقاف به معنای ابزار نیزه کوب، باعث شده بارها به صورت استعاری استفاده شود. کما اینکه این نوع انگاره در عبارت «عصّ الثقاف خرص المقتني»^{۷۲} برای نشان دادن قدرت و شدت عمل آمده است. همین مفهوم استعاری از «عصّ الثقاف» در مدیحه سرایی حاکمان نیز به کار رفته است:

عصّ الثقاف على قنا الممران^{۷۳}

در این بیت «عصّ الثقاف» به شدت و قدرت حاکم برای بازگرداندن امور به شرایط قبلی اشاره دارد.^{۷۴} اصطلاح «تقویم الثقاف» از دیگر اصطلاحات قابل توجه در قرون نخستین اسلامی است. در عبارات «قدّرت الأمور على ذلك وزنتها بميزان الحكمه وقومتها تقویم الثقاف، و لم تجعل للندامة سلطانا على الحلم»،^{۷۵} عبارت «قومتها تقویم الثقاف» در ارتباط معنایی با عبارات پس و پیش، وجه استعاری پیدا کرده است. در عبارات پیشین، سنجش امور بر اساس ترازوی حکمت مطرح شده که با قومتها، تعادل، راست شدن،^{۷۶} اعتدال و استواری چیزی،^{۷۷} تقویم، ارزیابی کردن چیزی^{۷۸} و الثقاف ابزار راست شدن و تعادل نیزه ارتباط معنایی دارد. انگاره عرب از این مفهوم الثقاف باعث شده در وجه استعاری برای ایجاد تعادل و اعتدال و وضعیت توسط حاکم استفاده شود؛ چون عبارت پسین «و لم تجعل للندامة سلطانا على الحلم» به پشیمان نشدن سلطان از اتخاذ بردباری اشاره دارد که در ارتباط معنایی با عبارات قبل، ایجاد تعادل و اعتدال توسط سلطان را بیان می کند.

^{۶۹}. راغب اصفهانی، المفردات الفاظ القرآن، ۶۰۸/۱.

^{۷۰}. علی اکبر قرشی، قاموس القرآن، ۱۰۵/۶.

^{۷۱}. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ۲۱۸/۴.

^{۷۲}. عبد الله بن محمد بن سید بطلیوسی، الإقتضاب فی شرح أدب الکتاب، ۱۱۹/۱.

^{۷۳}. حکومت او بر پادشاهی چنگ انداخت (وابستگی به قدرت)، مانند نیزه ای که بر چوب درخت مران (چوب بسیار محکم که از آن برای نیزه استفاده می کردند) چنگ انداخته است. "علی بن بسام شنترنی، الذخیره فی محاسن أهل الجزیره، ۵۱۶/۳. این بیت، قدرت و تسلط حکومت را بر سرزمین های دیگر به تصویر می کشد. شاعر، این تسلط را به چنگ انداختن نیزه بر چوب های محکم درخت مران تشبیه می کند.

^{۷۴}. ملك إذا عقد الغفائر للوغي حلّ الملوك معاقد التيجان

و إذا غدت رایاته منشوره فالحافقان لهنّ فی خفقان

ضبط الأمور ثقافة فأعادها فی شدّ أسنان علی أسنان

اگر پادشاهی به خطا قصاص کند، شاهان گره های تاج او را باز می کنند (جایگاه او را زیر سوال می برند)، چون فردا پرچم او برافراشته شود، منتقدان از خفقان او دچار ترس و وحشت می شوند. همه امور با شدت و حدت به وضعیت قبل بازگردانده می شود.

^{۷۵}. ابن قتیبه دینوری، عیون الأخبار، ۴۵۰/۱.

^{۷۶}. فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۲۴۹/۱.

^{۷۷}. ابن منظور، لسان العرب، ۴۹۸/۱۲.

^{۷۸}. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۶۹۳/۱.

برجستگی مفهوم نظامی الثقاف در انگاره عرب سبب شده از آن در مفاخرات قومی و قبیله‌ای هم استفاده کنند. زبان شعر به عنوان قویترین رسانه عرب پیشااسلامی، میدان مناسبی برای چنین رقابت‌هایی بود. کاربرد واژه الثقاف در اشعار عرب ادارک آنان را از بار مفهومی واژه نشان می‌دهد. در بیتی از شماخ‌بن ضرار، از شعرای پیشااسلامی آمده است:

فأمسكها عامين يطلب درأها،
و ينظر منها ما الذي هو غامز
أقام الثقاف و الطريدة متنها
كما أخرجت ضغن الشموس المهامز^{۷۹}

اقام، ثبات و استواری^{۸۰} وقتی با مکان استفاده شود، معنای استقرار یافتن می‌دهد.^{۸۱} طریده، راندن، گریختن، شکاری که از دست صیاد فرار کرده،^{۸۲} و نی بریده‌ای که برای شکار از آن استفاده می‌کردند.^{۸۳} این واژه‌ها در ارتباط معنایی با فعل «اقام الثقاف» بر استواری و ثبات بعد از انحراف و کجی تاکید دارند که در ارتباط معنایی با کما در مصرع دوم نشان می‌دهد شاعر از آرایه تشبیه استفاده کرده است. واژه ضغن به معنای کینه ورزی^{۸۴} در ارتباط با کما اخراجت به معنای خارج کردن کینه‌هاست. شاعر در این بیت برای نشان دادن مفهوم خارج شدن کینه از سینه «اقام الثقاف» به کار برده و تاکید کرده همانطور که نیزه با ابزار نیزه کوب از کجی به راستی تغییر حالت می‌دهد، دور شدن از کین ورزی هم به ثبات و استواری و راستی می‌انجامد.

اصطلاح «يقوم بالثقاف» از دیگر اصطلاحات مورد استفاده اعراب در قرون نخستین اسلامی است. یزید بن محمد مهلبی از شاعران خاندان مهلب و هم عصر متوکل، خلیفه عباسی در بیتی از اشعار خود آورده است:

يقوم بالثقاف العود لدنا
ولا يتقوم العود الصليب^{۸۵}

فعل يقوم در مصرع اول و لا يتقوم در مصرع دوم، بار معنایی بیت را حمل می‌کنند. يقوم به معنای بر پاخاستن^{۸۶} در ترکیب با ثقاف مفهوم راست شدن و صاف کردن می‌دهد. لا يتقوم در نقطه مقابل به راست و صاف نشدن صلیب اشاره دارد که نشان می‌دهد شاعر از معنای الثقاف استفاده استعاری کرده است. در عبارات: «قد بينا ذلك في وصف القسي ثم تصلى حين تلين فتثقف في الثقاف حتى يقام أودها و هو التصلية و الصّهب و الصّبح و الضّبو و الضّبي و التلويع»،^{۸۷} نیز مفهوم بابی عبارت «حين تلين فتثقف في الثقاف» اهمیت می‌یابد. این عبارت در ارتباط معنایی با

^{۷۹}. او را به مدت دو سال نگه داشت، و سعی کرد از خود دورش کند و به دنبال هر اشاره‌ای از او بود. وقتی ثبات و استواری در درون او برقرار شد کینه‌ها

همچون نیزه‌های جنگی بیرون زده شد. أبي الخطاب قرشي، جمهره أشعار العرب، ۳۸۴.

^{۸۰}. ابن منظور، لسان العرب، ۴۹۷/۱۲.

^{۸۱}. راغب اصفهانی، المفردات الفاظ القرآن، ۶۹۰/۱.

^{۸۲}. همو، ۵۱۷/۱.

^{۸۳}. همو، ۲۶۹/۳.

^{۸۴}. خليل بن احمد فراهيدي، العين، ۳۶۶/۴؛ حسن مصطفوي، المصباح المنير، ۳۶۲/۲.

^{۸۵}. چوب نرم و منعطف با ابزار نیزه کوب راست و استوار می‌شود، در حالی که چوب سخت و محکم راست نمی‌شود (اشاره به اصلاح و عدم اصلاح انسان منعطف و انسان متکبر و انعطاف ناپذیر دارد) محمد بن یزید مبرد، الكامل في اللغة و الأدب، ۴۶۴/۱.

^{۸۶}. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۶۹۰/۱.

^{۸۷}/ أبو حنيفة دینوري، کتاب النبات، ۳۵۵.

واژه‌های؛ الضَّهَب، کمائی که برای نرم شدن روی آتش قرار داده می‌شود،^{۸۸} الضَّبْح، سوزاندن چوب،^{۸۹} سبک دو و سبک خیز،^{۹۰} شنیدن صدا است،^{۹۱} که با توجه به معنای واژه‌های قبلی و بافت متن، معنای سوزاندن می‌دهد. الضَّبُو، کیسه چرمی،^{۹۲} الضَّبِي، برگرداندن آتش چیزی را و بریان کردن آن، پناه بردن به چیزی (منتهی الارب) و التلویح اشاره کردن است.^{۹۳} معانی واژه‌ها نشان می‌دهد، متن در بافت نظامی که ناظر بر آماده سازی ابزارهایی چون تیر و کمان به کار رفته است. به این ترتیب، عبارت «حِينَ تَلِينَ فَتَثْقَفُ فِي الثَّقَافِ» با وجود اینکه در قاموس‌های امروزی تَثْقَف به معنای آموختن دانش و فرهنگ و آموزش دیدن است،^{۹۴} اما در این متن مفهومی نظامی دارد و در ارتباط معنایی با الثَّقَاف مشخص می‌کند، وقتی نیزه را بر روی آتش می‌گذاشتند، نرم می‌شد و سپس با ابزار نیزه کوب راست می‌کردند.

مفهوم نظامی الثَّقَاف در قرون میانه نیز همچنان مورد استفاده بود. در متنی برای توصیف ویژگی‌های ابوبکر، خلیفه اول، آمده: «فَلَمَّا قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهَ ضَرْبَ الشَّيْطَانِ رَوَاقَهُ، وَ مَدَّ طَبْعَهُ؛ وَ نَصَبَ حَبَائِلَهُ، وَ أَجْلَبَ بِخَيْلِهِ وَ رَجُلِهِ؛ فَقَامَ الصَّدِيقُ حَاسِرًا مَشْمَرًا، فَرَدَّ نَشْرَ الْإِسْلَامِ عَلَى غَرَّةٍ وَ أَقَامَ أَوْدَةَ بِثَقَافِهِ، فَابْذَعَرَ النِّفَاقَ بَوْطَنَهُ، وَ انْتَأَشَ النَّاسُ بَعْدَلَهُ».^{۹۵} عبارت «أَقَامَ أَوْدَةَ بِثَقَافِهِ» در ارتباط معنایی با واژه‌های؛ حاسرا، کسی که زره بر تن ندارد،^{۹۶} مَشْمَرًا، مرد کار آزموده، آماده،^{۹۷} و غَرَّة، مغرور،^{۹۸} ناظر بر کوشش خلیفه اول برای تبلیغ و نشر دین پس از رحلت پیامبر (ص) است. در این صورت، عبارت «وَ أَقَامَ أَوْدَةَ بِثَقَافِهِ»، در مفهوم استعاری بر ثبات و استواری خلیفه در امر دین اشاره دارد. در ادامه هم با عبارت «فابذعر النفاق بوطنه» هر گونه ریاکاری و نفاق در نشر دین را مذمت کرده است.

اعراب از واژه الثَّقَاف برای تفاخرات قبیله‌ای و وصف شجاعت‌های جنگاوران هم استفاده می‌کردند:

تَصِيحُ الرِّدِّيَّاتِ فِي حِجَابَتِهِمْ صِيَاحُ الْعَوَالِي فِي الثَّقَافِ الْمُثَقَّبِ^{۹۹}

^{۸۸}. ابن منظور، لسان العرب، ۵۵۲/۱؛ فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۵۷۲/۱

^{۸۹}. خليل بن احمد فراهیدی، العين، ۱۰۹/۳.

^{۹۰}. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۵۰۱/۱.

^{۹۱}. علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ۱۷۱/۵.

^{۹۲}. فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۵۶۶/۱.

^{۹۳}. همو، ۷۶۴/۱.

^{۹۴}. همو، ۲۰۸/۱.

^{۹۵}. أحمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی، العقد الفريد، ۱۶/ ۵.

^{۹۶}. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۲۳۵/۱؛

^{۹۷}. دهخدا، ذیل واژه مشمر.

^{۹۸}. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۶۸۸/۲.

^{۹۹}. زنان با فضیلت در حجاب خود از نیزه‌های بلند و استوار فریاد می‌کشیدند. محمد بن عبد الله عسکری، کتاب الصناعتین، ۳۱۴.

مصرع دوم به توصیف رزم‌آوری جنگاوران قبیله پرداخته و با استفاده از واژه‌های صیاح، فریاد،^{۱۰۰} العوالی مکانی در نزدیکی مدینه^{۱۰۱} و المثقب یعنی راهی به درون کوه^{۱۰۲} تلاش نموده شدت حمله و اثرگذاری نیزه‌ها را که باعث فریاد و فغان ساکنان عالیه شده بود، نشان دهد و به توانمندی نظامی قبیله خود تفاخر کند. در بیتی دیگر در توصیف سلاح و ویژگی‌های رزمی آمده است:

وسمراء تعتال الثقاف جلاله و تهدي لأبناء الحروب القوارعا^{۱۰۳}

واژه سمراء، سایه ماه،^{۱۰۴} گفتگوی شبانه،^{۱۰۵} — که اشاره به قصه‌گویی‌های شبانه اعراب در شب‌های مهتابی دارد— (در اینجا منظور چوب درخت سمر است که از آن نیزه درست می‌کردند). تعتل از ریشه عتل به معنای گرفتن سر چیزی و به قهر کشیدن آن^{۱۰۶} که در ترکیب با الثقاف به قهر کشیدن نیزه‌ها در زمان جنگ اشاره دارد و قوارع به معنای بالای سخت و کشنده است.^{۱۰۷}

«غمز الثقاف» از دیگر اصطلاحات نظامی مورد استفاده در قرون نخستین اسلامی بود. در جریان سفر منصور، خلیفه عباسی به حجاز، رهگذری شعری از طریف بن عنبر تمیمی، از شعرای عرب پیشا اسلامی، برای او خواند که در بیتی از ترکیب غمز الثقاف استفاده کرده است:

إن قناتي لنبع لا يؤبسها غمز الثقاف ولا دهن ولا نار^{۱۰۸}

غمز به معنای نبض گرفتن، اشاره کردن با پلک چشم به چیزی که در آن عیب و نقصی باشد.^{۱۰۹} در ترکیب با الثقاف معنای گاز گرفتن نیزه برای سنجش میزان سفتی آن آمده است.^{۱۱۰} استفاده از چنین شعری برای خلیفه عباسی، نشان از درک مفهوم نظامی الثقاف تا دوره عباسیان دارد. چنانکه مامون در مناظره با برادرش امین نیز از همین اصطلاح و با همان مفهوم استفاده نمود:

و تری قناتي حين يغمزها غمز الثقاف بطينة الكسر^{۱۱۱}

۱۰۰. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ۳۹۰/۲؛ فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۵۴۳/۱.

۱۰۱. حسن مصطفوی، المصباح المنیر، ۴۲۸/۲.

۱۰۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۱۷۳/۱.

۱۰۳. و با نیزه‌های شکوهمند (از چوب درخت سمر ساخته شده) و استوار، ضربات کوبنده‌ای بر فرزندان جنگاوران وارد می‌کند. علی بن محمد بن مطهر عدوی شمشاطی، الأنوار و محاسن الأشعار، ۴۰.

۱۰۴. ابن منظور، لسان العرب، ۳۷۶.

۱۰۵. فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۴۹۸/۱.

۱۰۶. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۵۴۶/۱؛ ابن اثیر، النهایه فی الآثار و الحدیث، ۱۸۰/۴.

۱۰۷. اهمیت حفظ مفهوم نظامی الثقاف باعث شد که اعراب از آن برای اسم پسر استفاده کنند. ابن سعد از شخصی به نام ثقف بن عمرو بن سمیط که در جنگ‌های بدر، احد، خندق، حدیبیه و خیبر حضور داشت و در خیبر به شهادت رسید، نام برده است. ابن منظور، لسان العرب، ۲۶۵/۸؛ فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۶۷۸/۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۷۲/۳.

۱۰۸. چشمه من (اصالت من) هرگز با فشار نیزه و آتش خاموش نمی‌شود. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ۷۰/۸.

۱۰۹. فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۶۴۶/۱.

۱۱۰. همو، ۶۴۶/۱.

۱۱۱. سرچشمه (اصالت) من را می‌بینی که با گزند نیزه‌ها شکسته نمی‌شود. بوالحسن مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۳۵۰/۳. ابراهیم بن محمد بیهقی، المحاسن و المساوی، ۳۰۴.

بنابراین شواهد و قراین مذکور نشان می‌دهد که انگاره عرب از مفهوم الثقاف و ترکیبات آن در معنای حقیقی و استعاری در قرون نخستین اسلامی ناظر بر معنای نظامی بوده است.

الثقاف به معنای مهارت نظامی جنگاوران

عرب از واژه الثقافه برای توصیف شجاعت و مهارت نظامی جنگاوران هم استفاده می‌کردند. در متن: «و هو عتیه بن الحارث بن شهاب، فارس بنی تمیم، و هو صیاد الفوارس، و كانوا يقولون: لو أن القمر سقط من السماء ما التقفه غير عتیه لثقافته»^{۱۱۲} به ویژگیها و توانمندیهای نظامی عتیه بن حارث، از سواران مشهور بنی تمیم پرداخته و او را صیاد الفوارس یعنی شکارگر سواره نظام دانسته است. در عبارت اغراق آمیز «لو أن القمر سقط من السماء» میزان شجاعت و مهارت او برجسته شده و با عبارت «ما التقفه غير عتیه لثقافته» ارتباط معنایی پیدا کرده است. در این عبارت، «التقفه» به معنای پیروی کردن از چیزی یا کسی است^{۱۱۳} و الثقافه به صورت صفت به مهارت و توانمندی نظامی عتیه به خصوص در تیراندازی اشاره دارد.

چنین انگاره‌ای از مفهوم الثقاف در کتاب جمهره الامثال، ذیل تیری با عنوان «اثقف من ستور» به صورت صفت برای جنگاوران آمده است: «و ذلك أنها إذا وثبت على الفأرة لم تخطئها و لفظ «الستور» مؤنث، و إن أريد به الذكر، و منه الثقاف». ^{۱۱۴} الستور به معنای پوشیدن سلاح،^{۱۱۵} آهن است.^{۱۱۶} عبارت «و إن أريد به الذكر» (اگر بخواهم به آن اشاره کنم) میان الستور و الثقافه ارتباط معنایی برقرار کرده است، زیرا الثقافه برای توضیح و مشخص کردن معنای الستور آمده است. در این متن، منظور از سلاح، نیزه است که یکی از سلاح‌های پرکاربرد جنگاوران، به خصوص سواره نظام بوده است.

جاحظ، از ادیبان قرن سوم هجری، از الثقاف در مفهوم نظامی استفاده کرده است. وی در کتاب رسائل در توصیف سازماندهی جنگ توسط ترکان و ویژگی‌های آنان، آورده است: «أ لا ترى أنه ليس بدّ لصاحب الحرب من الحلم و العلم، و الحزم و العزم، و الصبر و الكتمان، و من الثقافه...»^{۱۱۷} عبارت «لصاحب الحرب» مشخص می‌کند که جاحظ به توصیف ویژگیهای جنگاوران چون: حلم (بردباری)، علم (دانش و آگاهی)، حزم (دوراندیشی)، عزم (اراده و توان)، صبر و کتمان (رازداری) پرداخته و با عبارت «و من الثقافه» بر مهارت نظامی آنان تاکید کرده است. چنین درکی از مفهوم الثقافه در عبارت: «فلما صار إلى الافتخار في شعره بالنجدة و الثقافه

^{۱۱۲} محمد بن عبد الله عسكري، جمهره الأمثال، ۲ / ۱۰۸.

^{۱۱۳} خليل بن احمد فراهيدي، العين، ۲۲۱/۵؛ ابن منظور، لسان العرب، ۱۹۴/۱۵.

^{۱۱۴} محمد بن عبد الله عسكري، جمهره الأمثال، ۱ / ۲۹۶.

^{۱۱۵} خليل بن احمد فراهيدي، العين، ۲۴۴/۷.

^{۱۱۶} ابن منظور، لسان العرب، ۳۸۱/۴.

^{۱۱۷} عمرو بن بحر جاحظ، رسائل الجاحظ، ۵۱۱.

بالحرب»^{۱۱۸} در ترکیب «الثَّقَافَة بالحرب» تکرار شده است؛ زیرا در کنار هم قرار دادن واژه‌های الثقاف و الحرب به صورت ترکیب اضافی، مهارت نظامی را در جنگ نشان می‌دهد.

جاحظ در کتاب الحيوان واژه الثقاف را برای جدال خروس و سگ آورده و با عبارات: «و في الديك الشَّجاعه و الصبر و الجولان و الثَّقَافه و التَّسديد»^{۱۱۹} بر شجاعت، صبر و جولان دادن به عنوان ویژگی‌های جنگی خروس تاکید کرده است. سپس واژه الثقافه به معنای مهارت در نبرد آمده؛ چون التَّسديد که با واو عطف به الثقافه پیوسته، به معنای تیراندازی است، اما در متن اشاره به مهارت جنگی خروس دارد.

دامنه معنایی الثقاف در قرن چهارم به آموزش مهارت نظامی تسری یافت. به گونه‌ای که تنوخی (م ۳۸۴) در متن: «ثمَّ أمرَ عمّه أن يَضُمَّ إليه جماعة من الفرسان يعلِّمونه الثَّقَافه»^{۱۲۰} عبارت «يعلِّمونه الثَّقَافه» را به معنای آموزش و تعلیمات نظامی توسط گروهی از سواره نظام به کار برده است. الثقافه در این عبارت با واژه فرسان (سواره نظام) که بیشتر از نیزه استفاده می‌کردند، ارتباط معنایی پیدا کرده است. همین منظور در عبارت: «فوارس برزوا في البساله و الثَّقَاف»^{۱۲۱} نیز آمده است. دو واژه «البساله» و «الثَّقَاف» به عنوان ویژگی و صفت برای سواره نظام آمده است؛ زیرا البساله، دلیری و شجاعت است^{۱۲۲} که در ارتباط معنایی با واژه الثقاف و فوارس معنای مهارت نظامی برای سواره نظام می‌دهد. چنین درکی از الثقاف باعث شده که برای جنگاوران و نظامیان به کار رود و آنان را «اهل الثقاف» خطاب کنند. نکته‌ای که طبری در گزارش‌های مربوط به فتح ایران آورده است: «يا معشر اهل الثقافه استدبروا الفيله فقطعوا و ضنّها»^{۱۲۳} این عبارت در مورد نبرد جسر (پل) است که در آن سپاه عرب با دیدن فیل‌های ایرانی به وحشت افتاده بودند. واضح است در این متن، منظور از «اهل الثقافه» سپاهیان و جنگاوران بوده که چگونگی برخورد با فیل‌های ساسانی به آنان گوشزد شده بود.

الثقافه به معنای فرد صاحب نظر

معدود معانی الثقاف در بافت مفهومی غیر نظامی در قرون نخستین اسلامی، در معنای کنایی فردی صاحب نظر است که در مناظره کثیر عزه، با عدی بن رقاع در حضور ولید بن عبد الملک دیده می‌شود:

نظر المثقّف في كعوب قناته حتی یقیم ثقافه منادها^{۱۲۴}

[ترجمه بیت‌ها نوشته شود تا خواننده خود مفهوم ثقافت را از این متن‌ها برداشت کند]

^{۱۱۸}. همو، ۵۱۷.

^{۱۱۹}. شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب النويري، نهاية الأرب في فنون الأدب، ۱۰ / ۲۲۰.

^{۱۲۰}. محسن بن علي تنوخي، الفرج بعد الشدة، ۲ / ۱۹۶.

^{۱۲۱}. علی بن بسام شتریني، الذخيرة في محاسن أهل الجزيرة، ۳ / ۱۶.

^{۱۲۲}. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۱ / ۱۲۴؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ۵ / ۳۲۱.

^{۱۲۳}. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ۳ / ۵۴۰.

^{۱۲۴}. صاحب نظر به گره‌های نیزه‌اش (ابزار کار) با دقت نگاه می‌کند تا نیزه را راست و استوار گرداند. أبو الفرج الإصفهانی، الأغاني، ۹ / ۲۱۶.

نظر المثقف به دیدگاه فرد صاحب نظر و خبره اشاره دارد که منظور نکته سنجی کثیر عزه در ارزیابی اشعار عدی است. [در اینجا نیز المثقف از لحاظ لغوی، به معنی کسی است که نیزه‌ها را راست و درست می‌کند؛ و آنچه شما برداشت کرده‌اید، مفهوم کنایی آن می‌تواند باشد] ثقافه در مصرع دوم بر استواری و ثبات نظر اشاره دارد. در واقع مضمون بیت به نکته سنجی‌های فرد صاحب نظر برای استواری و اصلاح شعر اشاره دارد. نکته‌ای که کثیر با عبارات: «لا جرم أنّ الأيام إذا تطاولت عليها عوجاء، و لأن تكون مستقيمه لا تحتاج إلى ثقاف أجود لها»^{۱۲۵} به آن پاسخ داده است. مفهوم عبارت «لا تحتاج إلى ثقاف أجود لها» در ارتباط معنایی با عبارت‌های قبل روشن می‌شود. چون واژه عوجاء، کجی و انحراف^{۱۲۶} در مقابل ثقاف به معنای استوار آمده است. در واقع هر چند معنای لغوی ثقاف همچنان مفهوم نظامی دارد، اما شاعر با استفاده کنایی، در معنای فرهنگی به کار برده است.

در ابیاتی دیگر از قصیده علی بن جهم از شاعران هم عصر متوکل، خلیفه عباسی، واژه الثقاف در مفهوم مهارت و توانمندی آمده است:

الزاعبيّه لا يقيم كعوبها إلّا الثقاف و جذوه تتوقّد^{۱۲۷}

[ترجمه بیت؟]

الزاعبيه به معنای پر شدن، سرریز کردن،^{۱۲۸} جذوه، باقیمانده آتش^{۱۲۹} و تتوقّد، جایگاه آتش.^{۱۳۰} معانی واژه‌ها نشان می‌دهد شاعر نمی‌توانست شعر خود را ارزیابی کند، بلکه باید توسط فردی صاحب نظر و خبره داوری می‌شد. الثقاف در بیت در مفهوم کنایی صاحب نظر و خبره آمده است. به این ترتیب، در قرن سوم به صورت موردی تغییرات معنایی از واژه الثقافه از بعد نظامی به سمت فرهنگی دیده می‌شود، ولی انگاره مفهوم واژه در بافت نظامی است.

تطور معنایی الثقافه از مفهوم نظامی به فرهنگی

همانطور که گفته شد واژه الثقافه به معنای فرهنگ در انگاره عرب قرون نخستین اسلامی چندان مشهود نبود. اما پس از گسترده‌ی جامعه عرب و تغییر در سبک زیست آنان از بدوی به مدنی، واژه الثقافه به سبب ماهیت معنایی آن؛ استواری، ثبات، راستی و درستی بعد از کجی (مفهوم استعاری از نیزه کج راست شده) تلاقی و برخورد، مهارت، حرفه و فن، زیرکی و ذکاوت، و...، قابلیت لازم را برای بار معنایی

^{۱۲۵}. أبو الفرج الإصفهانی، الأغاني، ۲۱۶/۹.

^{۱۲۶}. فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۶۲۹/۱.

^{۱۲۷}. و نیزه‌های زعبیه (مکانی که نیزه‌های باکیفیت تولید می‌کرد)، گره‌هایشان راست نمی‌شود مگر با ابزار نیزه کوب که از درون آتش بیرون آید. أبو الفرج الإصفهانی،

الأغاني، ۳۹۰/۱۰؛ ابن حمدون، تذکره الحمدونیه، ۳۰۵/۴.

^{۱۲۸}. فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، ۴۵۷/۱.

^{۱۲۹}. خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ۱۷۱/۶؛ راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۱۹۰/۱.

^{۱۳۰}. ابن منظور، لسان العرب، ۴۶۶/۳.

فرهنگ پیدا کرد. از قرن سوم به بعد نشانه‌هایی از فاصله گرفتن معنای واژه الثقافة از مفهوم نظامی به فرهنگی دیده می‌شود. این موضوع در متون ادبی بیشتر نمود یافته است.

ابوالفرج اصفهانی (قرن چهارم) در کتاب الاغانی از ترکیب «حسن الثقافة» در عبارت: «ولكنه كان يعلم من هذا الشأن بطول الدربة وحسن الثقافة ما لا يعرفه كبير أحد» به معنای شناخت و مهارت نیکو استفاده کرده است.^{۱۳۱}

ابوحیان توحیدی (قرن پنجم) در کتاب «اخلاق الوزیرین» در عبارت «و ينازلك في ثقافته فهمك المتين»^{۱۳۲} توصیفی از ویژگیهای فرد بی ادب آورده و بین واژه الثقافة با «فهمك المتين» ارتباط معنایی برقرار کرده که ناظر بر استواری در درک و فهم است. همچنین راغب اصفهانی (قرن ششم) در کتاب «محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء»، واژه الثقاف را در بافت متن فرهنگی که به معرفی علوم هندی مانند حساب، نجوم، طب و... پرداخته، آورده است. وی در عبارت: «و هي وتر واحد يجعل على قرعة فيقوم مقام العود و لهم ضروب الرقص و الثقافة و السحر و التدخين»^{۱۳۳} الثقاف را در معنای نوعی مهارت استفاده کرده است. وی در جایی دیگر در عبارت: «جسروا صبيانكم على المحارجات و علموهم الثقافة»^{۱۳۴} عبارت «علموهم الثقافة» را در معنای آموزش برخی از مهارت‌ها به فرزندان آورده و به برخی از اصول تربیتی برای کودکان در مواجهه با جنجال‌ها اشاره کرده است.

نویری (قرن هشتم) نیز در کتاب «نهاية الأرب في فنون الأدب» واژه الثقافة را در بافت متن فرهنگی به کار گرفته است: «و لكنه كان يعلم من هذا الشأن بطول الدربة و حسن الثقافة ما لا يعرفه كثير»^{۱۳۵} ترکیب «حسن الثقافة» به مهارت و توانمندی در آموزش‌های اکتسابی اشاره دارد. همچنین صفدی (قرن هشتم) در کتاب «نصره الثائر على المثل السائر» درباره مهارت‌های کاتب با عنوان «ثقافة الكاتب» متن مفصلی در مورد آداب، قواعد، آموزش علوم، فنون، هنر و دانشهایی که نویسنده یا کاتب برای کسب مهارت بیشتر باید بیاموزد، آورده است.^{۱۳۶} ثقافه در این متن در بافت معنایی فرهنگ مورد استفاده قرار گرفته است.

ابن خلدون (قرن هشتم) از مورخان صاحب نام واژه الثقافة را متناسب با بافت متن در معانی مختلف به کار برده است. الثقافة در عبارت: «و هداية القفر فلا يفرق بينهم و بين السوقة من الحضر إلا في الثقافة و السارة»^{۱۳۷} به معنای مهارت آمده است. در حالی که در

^{۱۳۱} . ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۲، ۳۴۵.

^{۱۳۲} . با درک و فهم استوار شما رقابت می‌کند. علی بن محمد بن عباس، أخلاق الوزیرین، ص ۲۳۷

^{۱۳۳} . راغب اصفهانی، محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء، ۱۹۴/۱

^{۱۳۴} . همو، ۲۱۰/۲

^{۱۳۵} . با آموزش طولانی و مهارت خوب از این موضوع آگاه بود، چیزی که بسیاری نمی‌دانند. نویری، نهاية الأرب في فنون الأدب، ۲۳۷/۴.

^{۱۳۶} . صفدی، نصره الثائر على المثل السائر، صص ۶۴-۶۵.

^{۱۳۷} . و رهنمودن به دشتهای دور، از یاد خواهند برد و میان ایشان و بازاریهای شهری بجز مهارتها و نشانه‌های دولتی تفاوتی نخواهد بود. ابن خلدون، مقدمه،

عبارت: «عرضنا على السلطان أبيه و اختصنا عنده بتعليم الثقافة لمماليكه»^{۱۳۸} معنای تعلیم که ناظر بر آموزش و کسب مهارت در ملکداری است، مورد نظر بوده است. البته ابن خلدون در مواردی نیز الثقافة را در معنای نظامی نیز استفاده کرده است. چنانکه در عبارات: «يأخذونهم بحدود الإسلام و الشريعة و آداب الملك و السياسة و مراس الثقافة في الممران على المناضلة بالسهام و المسالحة بالسيوف»^{۱۳۹} ترکیب «مراس الثقافة» به معنای تیراندازی و شمشیرزنی است. همچنین در عبارت: «في الرماية و الثقافة و تعلم آداب الملك»^{۱۴۰} الثقافة در معنای مهارت در فنون نظامی آمده است. در واقع در این زمان گویا الثقافة هم در بافت معنایی نظامی و هم فرهنگی به کار می‌رفته است، ولی از شدت کاربرد نظامی آن کاسته شده و بیشتر قالب معنایی فرهنگی به خود گرفته است.

سیوطی (قرن نهم و دهم) نیز از عبارت: «هي ثقاف العقل»^{۱۴۱} به معنای ثبات و استواری اندیشه و عقل استفاده کرده است. این موارد و نمونه‌های دیگری - که پرداختن به آنها به اطلاله بحث می‌انجامد - نشان می‌دهد که واژه الثقافة از قرن سوم به بعد به تدریج دچار تطور معنایی از بعد نظامی به فرهنگی شده است و در دوره معاصر معنای فرهنگ را با عناصر و مولفه‌های آن حمل می‌کند. چنانکه بطاط در کتاب «فاكهة الضيوف» آورده است: «و المفاهيم الإسلامية الصحيحة إلى الشباب المتعطش إلى الثقافة، التواق إلى كنوز الإسلام».^{۱۴۲} در این متن از انتقال مفاهیم صحیح اسلامی به جوانان تشنه فرهنگ سخن به میان آمده است. همچنین عبدالسلام محمد هارون (معاصر) در کتاب نوادر المخطوطات آورده است:

و من أنواع الرياضة الركوب لمن اعتاده، و المشي السريع، و القراءة بصوت عال، و الرمي بالنبال، و الثقافة و الصّراع». در این متن واضح است که الثقافة معنای فرهنگ دارد. به این ترتیب الثقافة از قرون نخستین تا دوره معاصر دچار تطور معنایی شد و اکنون بار معنایی فرهنگ را در زبان عربی حمل می‌کند.

واژه‌های حامل مفهوم فرهنگ در انگاره عرب

همانطور که گفته شده واژه الثقافة در قرون نخستین اسلامی بیشتر در معنای نظامی کاربرد داشت، اما این موضوع به این معنی نیست که مفهوم فرهنگ در میان عرب وجود نداشته است، بلکه متناسب با ساختار اجتماعی و شرایط زیستی، مفاهیمی حامل معنای فرهنگ وجود داشت. واژه سنت به معنای راه، روش، سبک زیست، خلق و خوی، مناسبات و ارتباط‌های اجتماعی و... از مهمترین آنها بود که چارچوب‌های زیست قبیله‌ای، نوع رفتار، اخلاق، آداب معاشرت، رسوم و... را که امروزه در ذیل مفهوم الثقافة جای دارند، در بر می‌گرفت. این واژه در متون اولیه مسلمانان بسیار کاربرد داشت. در قرآن کریم نیز به صورت مفرد و جمع به کار رفته است. مفرد این واژه بیشتر ناظر

^{۱۳۸}. و او ما را بنزد سلطان برد و ما به تعلیم ممالیک او پرداختیم. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ۵/۵۲۶.

^{۱۳۹}. و به قوانین شریعت آشنا می‌ساختند و آداب سیاست و کشورداری می‌آموختند. علاوه بر اینها در تیراندازی و شمشیرزنی و نیزه‌گذاری سرآمد می‌شدند. همو، ۴۲۷/۵.

^{۱۴۰}. تا در تیراندازی و دیگر فنون نبرد استاد شد. همو، ۵۳۶/۵.

^{۱۴۱}. سیوطی، المحاضرات و المحاورات، ۴۱۱.

^{۱۴۲}. بطاط، فاكهة الضيوف، ۱۷۴/۲.

بر قوانین و حدود الهی است که در آیات ۷۷ اسراء^{۱۴۳} احزاب،^{۱۴۴} ۶۲ احزاب^{۱۴۵} و فتح^{۱۴۶} آمده است؛ اما کاربرد آن به صورت جمع، ناظر بر راه، روش و مسیر است.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ^{۱۴۷}

عبارت «وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» ناظر بر هدایت پیشینیان به سبب شیوه و روش زیست آنان است.^{۱۴۸} در مورد دیگر نیز سنن در معنای روش و شیوه زیست ولی با بار معنایی منفی به قصد عبرت آموزی آمده است:

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ^{۱۴۹}

در این آیه، عبارت «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» مشخص می‌کند که نوع سنن مورد استفاده پیشینیان عامل بازدارنده رشد و ترقی در جهت سعادت آنان بوده است. به نظر می‌رسد کاربرد معنایی سنن در این دو آیه هم در وجه تاییدی و هم در وجه غیرتاییدی قرآن دو مدل و الگوی فرهنگی برای زیست بوده که یکی به سمت هدایت و سعادت و دیگری در جهت شقاوت بوده است.

در متون تاریخننگارانه مربوط به قبل و بعد از اسلام هم واژه سنت کاربرد فراوانی داشته است. اصطلاح «سنن الجاهلیه» ناظر بر الگوهای رفتاری و زیستی غیر قابل قبول اسلام است. ابن حبیب بغدادی در کتاب المنطق فی اخبار قریش در عبارات: «فلم یزل ذلك علیهم یؤدونه إلى الأزد حتی ظهر النبی صلی الله علیه و سلم و طرحه فیما طرح من سنن الجاهلیه».^{۱۵۰} اصطلاح سنن الجاهلیه را که به باورها، اخلاق، رفتار، آداب و رسوم و... - عناصر فرهنگ رایج عرب قبل اسلام - اشاره دارد، استفاده کرده است.

یعقوبی نیز در موضع‌گیری عمرو بن عبدالعزیز، خلیفه اموی در مقابل والیان، عبارت «سنن سیئه سنتها علیهم عمال السوء»^{۱۵۱} شیوه و روش نامناسب والیان را در برخورد با مردم بیان کرده است. همچنین ابن اعثم کوفی در الفتوح، عبارت «و لكن لعلمه بكتاب الله عزّ و

^{۱۴۳} . سُنَّةٌ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا

^{۱۴۴} . سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا

^{۱۴۵} . مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا

^{۱۴۶} . سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا

^{۱۴۷} . نسا/۲۶

^{۱۴۸} . در تفسیر این آیه دو قول وجود دارد. برخی آن را به معنای مسیر حق گذشتگان دانسته که در این آیه توصیه شده از راه و مسیر آنان پیروی شود. برخی هم سنن را به معنای روش دانسته‌اند که قرآن با بیان سنت گذشتگان قصد داشته، مخاطبان نسبت به آن بصیرت و شناخت پیدا کنند. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۵۷/۳؛ طبری، البیان فی تفسیر القرآن، ۱۷۵/۳.

^{۱۴۹} . آل عمران/۱۳۷

^{۱۵۰} . ابن بغدادی، المنطق، ۲۰۷.

^{۱۵۱} . عمر (عمر و بن عبدالعزیز) کارهای خاندان خود را جلو گرفت و آنها را مظالم نامید و به همه کارمندان خود نوشت: اما بعد همانا مردم دچار گرفتاری و سختی و بیداد در احکام خدا شده‌اند و مقررات بدی از طرف کارمندان بد که کمتر قصد حق و مدارا و نیکی داشته‌اند، بر آنان تحمیل شده است، یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۳۰۵/۲.

جَلَّ و سنن الحق»،^{۱۵۲} - از سخنان زحر بن قیس از رسولان علی (ع) - ترکیب «سنن الحق»، شیوه و روش درست را که باعث رهنمون مردم می‌شد، به کار برده است. بنابراین سنن هم در جهت مثبت و هم منفی در متون عربی رایج بوده است. به عبارتی اصطلاح «سُنَّةٌ حَسَنَةٌ» یا «سُنَّةٌ سَيِّئَةٌ» به عنوان دو الگوی رفتاری ناظر بر روش نیک و بد در زبان عربی به کار رفته است.^{۱۵۳}

واژه‌هایی دیگری چون آیین و دین از دیگر واژه‌های مورد استفاده در مفهوم فرهنگ در جامعه عرب بود. این موضوع به وضوح در جریان مذاکره سران قریش با ابوطالب برای جلوگیری از ادامه رسالت پیامبر (ص) دیده می‌شود. سران قریش به ابوطالب چنین گفتند: «یا ابا طالب، إن ابن أخیک قد سبَّ آلَہتنا، و عاب دیننا، و سَفَّ أحلامنا، و ضلَّ أباءنا،...».^{۱۵۴} در این متن، عبارت «عاب دیننا» ناظر بر عیبجویی از دین و آیین عرب توسط پیامبر (ص) دارد.

واژه ادب فارسی از دیگر واژه‌های مورد استفاده در متون عربی در مفهوم فرهنگ بوده است. هر چند این واژه از زبان فارسی وارد دستگاه مفهومی زبان عربی شد، اما بخشی از معنای فرهنگ را در بر می‌گرفت. در این خصوص کتابهایی چون: المحاسن والمساوی در قرن چهارم که ترجمه شایست و ناشایست پهلوی دوره ساسانی است.^{۱۵۵} الادب الصغیر والادب الکبیر،^{۱۵۶} لباب الاداب،^{۱۵۷} زهر الآداب و ثمر الألباب^{۱۵۸} و... ناظر بر آموزش و مهارت اصول اخلاقی، رفتاری و... است که امروزه در ذیل الثقافة در معنای فرهنگ قرار دارند. هر چند این واژه‌ها بخشی از مفهوم فرهنگ را حمل می‌کردند، اما الثقافة در بار معنایی فرهنگ، مفهومی گسترده و وسیع‌تر از این واژه- هاست. به نظر می‌رسد واژه‌های سنت و آیین در جامعه عرب با ساختار قبیله‌ای سنخیت داشته، اما این مفاهیم پس از گسترده‌گی جامعه عرب و رواج زیست مدنی به خصوص بعد از فتوحات، از ظرفیت بار معنایی که فرهنگ و عناصر آن برای جوامع مدنی داشت، برخوردار نبودند و بار معنایی فرهنگ به واژه الثقافة منتقل شده است. پرداختن به این موضوع با بررسی بسترهای زبانشناختی و ظرفیت معنایی واژه الثقافة برای حمل بار معنایی فرهنگ، تغییر سبک زیست عرب و رواج مدنیت نیازمند پژوهش مستقلی است.

نتیجه

معنایابی واژه الثقافة در قرون نخستین اسلامی نشان داد که انگاره عرب از این واژه اغلب با بار مفهومی نظامی و در معنایی چون یافتن، پیدا کردن، زد و خورد، ابزاری آهنی یا چوبی برای راست کردن نیزه‌ها، مهارت نظامی و... بوده است. در موارد معدودی در ارتباط با شعر و شاعران در معنای کنایی صاحب نظر استفاده شده است. ریشه چنین انگاره‌ایی به دوره پیشااسلامی و غلبه فضای نظامی موجود میان

^{۱۵۲} . ابن اعثم کوفی، الفتوح، ۵۰۲/۲.

^{۱۵۳} . قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْتَقَصَ مِنْ أَجْرِهُمْ شَيْءٌ؛ ابن بابویه، الخصال، ۲۴۰/۱.

^{۱۵۴} . ابن هشام، السيرة النبوية، ۲۶۴/۱.

^{۱۵۵} . بیهقی، المحاسن و المساوی، ۲۹۴-۳۴۴.

^{۱۵۶} . ابن مقفع، ادب الکبیر و ادب الصغیر، ۱۳۷۵.

^{۱۵۷} . ابن منقذ، لباب الاداب، ۱۴۰۷.

^{۱۵۸} . قیروانی، زهر الآداب و ثمر الألباب، ۱۴۲۰.

قبایل برمی‌گشت. این امر نشان می‌دهد واژه الثقافة با بار معنایی فرهنگ همانند آنچه در زبان فارسی و انگلیسی رایج بود، در میان عرب جزیره‌العرب، به خصوص منطقه حجاز کاربرد نداشته است. آنچه بار معنایی فرهنگ در جامعه عرب پیشا و پسااسلامی، حداقل در قرون نخستین اسلامی حمل می‌کرد، واژه سنت، آیین و دین بود. انگاره عرب از فرهنگ در همان معنا، مفهوم و دامنه کاربرد سنت، آیین و دین را که با نوع زیست، ساختار اجتماعی و فضای فکری حاکم بر جامعه انطباق داشت، نهفته بود. سنت محدود به آداب و رسوم خاصی نبود، بلکه در اخلاق، رفتار، باورها، عقاید پدران و اجداد، مناسبات اجتماعی و... بروز می‌یافت و به عنوان قاعده و حتی قانون تبعیت می‌شد. چنانکه لبید بن ربیع، از شعرای صاحب نام عرب، در بیتی به این موضوع اشاره کرده است:

من معشر سنت لهم أبأؤهم و لكل قوم سنة و إمامها^{۱۵۹}

بدین سبب عمل به سنت قبیله الزام آور بود و خط مشی فکری عرب را تعیین می‌کرد. در دوره اسلامی هر چند بخش مهمی از مصادیق سنت عربی بر اثر آموزه‌های دینی تغییر یافت، اما در سنت اسلامی و به خصوص سنت نبوی که ناظر بر راه و روش و سبک زیست پیامبر(ص) که به عنوان الگوی رفتاری برای مسلمانان حجیت آور بود، تبلور یافت. در این دوره صرف نظر از نوع برداشت‌ها و حتی اختلاف نظرهای فکری در مصادیق و مولفه‌های سنت نبوی توسط جریان‌های فکری، سنت همچنان بار معنایی فرهنگ را در جامعه عرب حمل می‌کرد. اما در قرون بعد که بر اثر فتوحات و گسترش قلمرو، زمینه تعامل اجتماعی و فرهنگی عرب با ملل دیگر فراهم شد، به تدریج واژه الثقافة دچار تطور معنایی گردید و از مفهومی نظامی به مفهوم فرهنگی تغییر یافت. پرداختن به این موضوع و چگونگی رخداد چنین تطور معنایی با بررسی متون اسلامی از گذشته تاکنون نیازمند پژوهشی مستقل با استفاده از روش‌های تحلیل متن در حوزه زبان‌شناختی است.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر. النهایه فی غریب الحدیث و الاثر. قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
- ابن بابویه. محمد بن علی، الخصال. ترجمه یعقوب جعفری. قم: نسیم کوثر. ۱۳۶۲ ش.
- ابن حبیب بغدادی. المنمق فی اخبار قریش. بیروت. عالم الکتب. ۱۴۰۵ ق.
- ابن خلدون. عبدالرحمن بن محمد. تاریخ ابن خلدون. بیروت. دارالفکر. ۱۴۰۸ ق.
- ابن سعد. محمد. طبقات الکبری. تحقیق محمد عبد القادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق.

^{۱۵۹} شنتمری، أشعار الشعراء الستة الجاهلیین، ۱۹۱/۲. (گروهی که پدران‌شان برای آنان راه و روشی وضع کردند و برای هر قومی قانون و پیشوایی وجود دارد).

ابن سيد بطلوسى. عبدالله بن محمد. الإقتضاب في شرح أدب الكتاب. مصحح محمد باسل عيون السود. بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤٢٠ق.

ابن قتيبه دينوري. عبدالله بن مسلم. عيون الأخبار. مصحح يوسف على الطويل. بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٨ق.

ابن قتيبه دينوري. عبدالله بن مسلم. الشعر و الشعراء. مصحح احمد محمد شاكر. قاهره: دارالحديث، ١٤٢٣ق.

ابن منظور. لسان العرب. بيروت: دارالكتب العلميه، بى تا.

ابن حمدون. محمد بن حسن بن محمد بن علي. التذكرة الحمدونية. مصحح احسان عباس بسكر عباس. بيروت: دار صادر، ١٩٩٦م.

ابن عبد ربه اندلسي. أحمد بن محمد. العقد الفريد. مصحح مفيد محمد قميه. بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤٠٤ق.

ابن عبد ربه اندلسي. أحمد بن محمد. العقد الفريد. بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤٠٤ق.

ابن منقذ. اسامه. لباب الاداب. قاهره. مكتبه السنه. ١٤٠٧.

ابن مقفع. عبدالله. ادب الكبير و ادب الاصغير. ترجمه محمد-وحيد كليايگان. انتشارات زمان. ١٣٧٥.

ابن هشام، عبد الملك. السيره النبويه. بيروت. دارالمعرفه. بى تا.

أبو هلال عسكري. محمد بن عبد الله. جمهرة الأمثال. محمد أبو الفضل إبراهيم و عبد المجيد قطامش. بيروت: دارالفكر و دارالجيل، ١٤٢٠ق.

أبو حنيفه دينوري. أحمد بن داود. كتاب النبات. مصحح برنهارد لوين. تهران: موسسه مطالعات تاريخ پزشکی، ١٣٨٧ش.

اصفهانى. على بن الحسين أبو الفرج. الأغاني. بيروت: دارالاحياء التراث العربى، ١٤١٥ق.

اصفهانى. عماد الدين. خريده القصر و جريده العصر. مصحح محمد بهجه الأثري و جميل سعد. بغداد: مطبوعات الجمع العلمى العراقى، ١٣٧٥ق.

ايزوتسو. توشيهيكو. خدا و انسان در قرآن. ترجمه احمد آرام. تهران: شركت سهامى انتشار، ١٣٨٨ش.

آقاى، محمد رضا، نصراله نظرى، مباني و ساختار نظام فرهنگى از منظر قرآن كريم، نشریه قرآن و علم، بهار و تابستان ١٣٩٢، شماره ١٢، صص ٧٩-١٠٩.

باخرزي. على بن حسن بن على بن أبى طيب. دميہ القصر و عصره اهل العصر. مصحح محمد التونجى. بيروت: دارالجيل، ١٤١٤ق.

بستانی. فواد افرام. فرهنگ ابجدی. ترجمه رضا مهبیار. تهران: انتشارات اسلامى، ١٣٧٥ش.

بطاط. سيد محسن. فاكهه الضيوف. قم. نصائح. ١٤٢٧ق.

بكري أوبني. أبو عبيد. سمط اللآلى. مصحح عبدالعزيز الميمنى. بيروت: دارالكتب العلميه، بى تا.

بیهقی. ابراهیم بن محمد. المحاسن و المساوی. مصحح عدنان علی. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.

تنوخی. محسن بن علی. الفرج بعد الشده. مصحح عبدالشالجی. بیروت: دارصادر، ۱۹۷۵م.

توحیدی. علی بن محمد بن عباس. أخلاق الوزیرین. بیروت. دارصادر. ۱۴۱۲ق.

ثعالبی. عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر. مصحح مفید محمد قمیحه. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.

جاحظ. عمرو بن بحر. الحیوان. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.

جاحظ. عمرو بن بحر. رسائل الجاحظ. الرسائل السیاسی. مصحح علی ابوملحم. بیروت: دارالمکتبه و الهلال، ۲۰۰۲م.

خسروپور. سعید و عبدالله رادمد. «تطور مفهوم فرهنگ در فرهنگ های فارسی و نقد فرهنگ نویسان از یکدیگر تا بهار عجم». دوفصلنامه تاریخ ادبیات: شماره ۱ (پیاپی ۸۷/۱)، ۱۴۰۲ش، ۱۶۵-۱۸۹.

خواجوی، کاظم، علی غضنفری و محمد رضا صلح جو، مفهوم فرهنگ بر اساس قرآن و جایگاه آن در نظام اجتماعی، مجله معرفت، سال سی و دو، شماره اول، ۱۴۰۲، صص ۲۱-۳۱.

داوودی. أحمد بن نصر. الأموال. مصحح محمد أحمد سراج و علی جمعه محمد. قاهره: دارالسلام، ۱۴۲۷ق.
دهقانی. حمید و مجید مختاریان پور. «مطالعه تطبیقی دو مفهوم فرهنگ و کالچر». مجله فرهنگ در دانشگاه اسلامی: ۱۳۹۹ش، شماره ۳ (پیاپی ۳۶)، ۴۰۵-۴۲۰.

راغب اصفهانی. حسین بن محمد. مفردات الفاظ القرآن. بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.

راغب اصفهانی. حسین بن محمد. محاضرات الأدبا و محاورات الشعراء و البلغا. بیروت. دارالارقم بن ابی الارقم. ۱۴۲۰ق.

زمخشری. محمود بن عمر. مقامات الزمخشری. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق.

زید بن رفاعي هاشمی. الأمثال. مصحح علی ابراهیم کردی. دمشق: دار سعدالدین، ۱۴۲۳ق.

سوزنجی. حسین. محمد پورکیانی. مفهوم فرهنگ در گفتمان های سیاستگذاری فرهنگی. فصلنامه دین و سیاست فرهنگی. شماره چهاردهم. بهار و تابستان ۱۳۹۹. صص ۷۵-۷۹.

سیوطی. جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر. المحاضرات و المحاورات. بیروت. دارالغرب الاسلامی. ۱۴۲۴ق.

شریف رضی. محمد بن حسین. مصحح یوسف شکر فرحات. بیروت: دارالجلیل، ۱۴۱۵ق.

شمشاطی. علی بن محمد بن مطهر عدوی. الأنوار و محاسن الأشعار. مصحح صالح مهدی عزوی. بغداد: دار الحریه لطباعه، ۱۹۷۶م.

شترینی. علی بن بسام. الذخیره فی محاسن أهل الجزیره. مصحح احسان عباس. بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۲۰۰۰م.

شتمری. یوسف بن سلیمان بن عیسی. أشعار الشعراء الستة الجاهلیین. مصحح ابراهیم شمس الدین. بیروت: دارالکتب العلمیه،

۱۴۲۲ق.

- صفدی. خلیل بن ابیک. نصره الثائر علی المثل السائر. تحقیق محمد علی سلطانی. دمشق. مجمع اللغة العربیه. بی تا.
- صفوی. کوروش. درآمدی بر معنی شناسی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۸۳ ش.
- صولی. محمد بن یحیی. کتاب الأوراق قسم أخبار الشعراء. ج هیورث دن. قاهره: الهیئه العامه لقصور الثقافه، ۱۴۲۵ ق.
- طبری. محمد بن جریر. تاریخ الطبری. تحقیق محمد ابراهیم ابوالفضل. بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ ش.
- طریحی. فخر الدین. مجمع البحرین. تهران: نشر مرتضوی، ۱۹۷۸ م.
- فراهیدی. خلیل بن احمد. کتاب العین. بی جا: موسسه دارالهجره، ۱۴۲۴ ق.
- فره وشی. بهرام. کارنامه اردشیر بابکان. بی جا: بی تا.
- فیومی. احمد بن محمد. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر. قم: موسسه دارالهجره، بی تا.
- قالی. اسماعیل بن قاسم بن عیذون و عبد الله بن عبد العزیز بن محمد بکری اندلسی. الأملی. مصحح صلاح بن فتحي هلال و سید بن عباس جلیمی. بیروت: موسسه الکتب الثقافیه، ۱۴۲۲ ق.
- قرشی. علی اکبر. قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
- قرشی. محمد بن ابی الخطاب. جمهره أشعار العرب. مصحح علی فاعور. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ق.
- مبرد. محمد بن یزید. الكامل فی اللغة و الأدب. مصحح تغارید بیضون و نعیم زرزور. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق.
- مسعودی. علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجواهر. مصحح اسعد داغر. قم: دارالهجره، ۱۴۰۹ ق.
- مصطفوی. حسن. التحقیق فی کلمات القرآن. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۳۰ ق.
- مک دائل. دایان. مقدمه ای بر نظریه های گفتمان. ترجمه حسینعلی نودری. تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۰ ش.
- میدانی نیسابوری. احمد بن محمد. مجمع الأمثال. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ ش.
- نویری. احمد بن عبد الوهاب. نهایه الأرب فی فنون الأدب. قاهره: دار الکتب و الوثائق القومیه، ۱۴۲۳ ق.
- یعقوبی، احمد بن ابی واضح، (بی تا)، تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر.
- یوسفیان. جواد. «نگاهی به مفهوم فرهنگ». مجله رشد آموزش علوم اجتماعی: ۱۳۶۸ ش، شماره ۲، ۲۱-۲۵.

Velkley, Richard L. "The Tension in the Beautiful: On Culture and Civilization in Rousseau and German Philosophy". *Being after Rousseau: philosophy and culture in question*. Chicago: University of Chicago Press: 2002.

Anderson Gittens, William. The Value of Culture. Media Arts Specialists: Publisher: 2019.

Lakoff. George and Mark Jahnson. Metaphors we live by. University of Chicago Press: 2003

نسخه
دیس
انتشار